



## ریشه شناس چه می کند؟ (۱۴)

پدیدآورنده (ها) : قائم مقامی، سیداحمدرضا

ادبیات و زبانها :: نشریه گزارش میراث :: پاییز ۱۴۰۱ - شماره ۱۰۰

صفحات : از ۱۰۲ تا ۱۰۹

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/2171676>

تاریخ دائلود : ۱۴۰۵/۰۴/۰۴

### کاربر گرامی، فایل دائلود شده فقط برای استفاده شخصی است، از نشر آن خودداری فرمایید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- پژوهش‌هایی در باب تحقیق؛ ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۴)
- پژوهش‌هایی در باب تحقیق؛ ریشه‌شناس چه می‌کند؟
- ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۱۵)
- این خلیفه ی بغداد را چه بخاطر رسیده است که با ما نیز بگونه ی دیگران رفتار می‌کند؟
- مقاله: کتابخانه ملی چیست و چه می‌کند؟
- «کریپتو کارنسی» چیست؟ چند نوع است و چه طور کار می‌کند؟
- هوش مصنوعی در ۲۰ سال آینده چه شغل‌هایی را نابود می‌کند؟
- ویراستار چگونه آدمی است و چه می‌کند؟
- تحفه بی‌ثباتی؛ تزریق نااطمینانی از سوی سیاستگذار با بازار سرمایه چه می‌کند؟
- ۱۴ فرصت سرمایه‌گذاری در ایران؛ جهان به سمت فناوری‌های شبکه‌ای شخص‌محور حرکت می‌کند

## ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۱۴)

سید احمد رضا قائم‌مقامی

دانشگاه تهران  
qaemmaqami@ut.ac.ir

### ۱۴. داه

داه را در فرهنگ‌های کهن فارسی به «پرستار» و «کنیز» معنی کرده‌اند (از جمله صحاح الفرس نخجوانی، ص ۲۷۶، و بعضی نسخه‌های فرهنگ اسدی؛ نک. لغت فرس، چاپ اقبال، ص ۴۲۴-۴۲۵). فرهنگ‌های ادوار بعد نیز این معنی را تکرار کرده‌اند. معنی مسلم است و از شواهد نظم و نثر نیز همین برمی‌آید. چون نوع استعمال این کلمه (که گرچه به نظم اختصاص ندارد، بیش‌تر در نظم معمول بوده) و مناطق جغرافیایی استعمال آن احتمالاً در دانستن اشتقاق لفظ مؤثر است، بعضی از این شواهد را، غالباً از لغت‌نامهٔ دهخدا، نقل می‌کنیم:

خنک آن میر که در خانهٔ آن بارخدای  
پسر و دختر آن میر بود بنده و داه (فرّخی)  
مَرّیخ روز معرکه شاها غلام توست  
چونانکه زُهره روز میزد است داه تو (فرّخی)  
تا بود هیچ شهبی را به جهان خیل و حشم  
تا بود هیچ مهبی را به جهان بنده و داه... (فرّخی)  
تا ک رز را دید آبستن چو داهان  
شکمش خاسته همچون دم روباهان (منوچهری)

به علم توست که چندین هزار نفس نفیس  
چه زن چه مرد چه پیر و جوان چه داه و چه شاه... (انوری)

تا که من جامه بپوشیدم و بیرون رفتم  
به شتابی که وداعم نه رهی کرد و نه داه... (انوری)

قدر ملکوت کی شناسد چرخ دون؟  
شکر جودت کی گزارد دهر داه؟  
(انوری، دیوان، چاپ مدرّس رضوی، ج ۱/ ۴۱۰)  
گر سپر بکنند عقل از عشق گو بکنن رواست  
روی خاتون سرخ باید، خاک بر سر داه را (سنایی)  
جواهری که تاج پادشاه را شایست در گردن مشتی داه شد.  
(مقدمهٔ حدیقهٔ سنایی)

هفت خاتون را در این خرگاه سبز  
داه این درگاه والا دیده‌ام (خاقانی)  
آزادگان به خدمت او داه گشته‌اند  
از بس که از بزرگی آزاده کرده داه (سوزنی)  
مصطفی جدّ و مرتضی پدریم  
زان فلک‌بنده و جهان‌داهیم (اثیر اخسیکتی)  
ازل بدان کمر آسمان مرصّع کرد  
که بود داه بساط تو عالم داهی (اثیر اخسیکتی)  
دهایت خرد خواجه‌وش به جایگهی است  
که با هدایت تو می‌دهد خط داهی  
(اثیر اخسیکتی، دیوان، چاپ همایونفرّخ، ص ۳۰۳)  
به حکم خواندن تذکیر و خواندن تأنیت  
مهدت غلام سزد آفتاب زبید داه  
(معزی، نقل از حاشیهٔ صحاح نخجوانی، ص ۲۷۶)

شاعران ادوار اخیر، مانند قاتّنی و بهار، اگر این لفظ را در شعر خود به کار برده‌اند، آن را از گویندگان پیشین، که غالباً از شعرای خراسان و ماوراءالنّهر بوده‌اند، آموخته‌اند. داه در شعر شعرای قرن‌های هشتم و نهم نیز ظاهراً کم‌استعمال بوده است و بیتی مانند این بیت سلمان ساوجی (نقل از لغت‌نامه) ظاهراً به پیروی از انوری (نک. سطور قبل) گفته شده است:

اندر این مدّت که نفس پاک و ذات کاملت  
داشت اندک زحمتی از چرخ دون و دهر داه...

۱. دیوان: واهی.
۲. دیوان: دَهانت.
۳. داهی در آخر بیت دوم یعنی «داه بودن». دهایت (از دهائت عربی) مصدر است به همان معنای دَها.

کمتر لفظ داه را در ترجمه الفاظی مانند آمة و جاریه و جز آن‌ها آورده‌اند و الفاظی مانند کنیز و پرستار و پرستنده در این فرهنگ‌ها غلبه دارند.<sup>۴</sup> در فرهنگ‌هایی مانند مقدمه الادب زمخشری، السامی میدانی، الاسمی فی الاسماء از پسر او، و صراح جمال‌الدین قرشی، که مؤلفان آن‌ها اهل خراسان یا ماوراءالنهر بوده‌اند، در حدّ جست‌وجوی ما داه وجود ندارد. در فرهنگ مصادر اللّغه (چاپ جوینی، ص ۳۹۳)، که باید تألیف همان نواحی باشد، تأمی به «داه خریدن» نقل شده (قس حسن‌دوست، ذیل لغت)؛ در یک نسخه مصدّر زوزنی (چاپ بینش، ص ۸۴۲) در برابر همین لفظ عربی باز «داه خریدن» آمده‌است (در نسخه دیگر «کنیز خریدن») و در تاج المصادر بیهقی (چاپ عالم‌زاده، ج ۲/ ۸۴۰) «داه گرفتن» (در نسخه دیگر «پرستار خریدن»). از این اختلاف نسخه‌ها شاید چنین برآید که داه کم‌کم در بعضی نواحی خراسان و ماوراءالنهر کلمه‌ای کم‌آشنا شده بوده‌است، هر چند که از متنی داستانی چون بدایع الوقایع (ج ۲/ ۲۳۹-۲۴۰) ظاهراً برمی‌آید که تا چند قرن بعد نیز این کلمه در نواحی بخارا کاربردی داشته‌است. جز این چند شاهد، نویسنده این سطور در فرهنگ‌های عربی به فارسی شاهدهی دیگر برای داه نیافته‌است.

از شواهد شعری که گذشت پیدا می‌شود که گرچه یک معنای داه مطلق «بنده» است (و این ظاهراً در نزد شاعران ماوراءالنهر رایج‌تر بوده‌است)، معنای اوّل آن «کنیز»، یعنی «خدمتکار زن»، است در برابر غلام و رهی که «خدمتکار مرد» است. این‌جا نقطه اتصال بحث ماست به شواهد سغدی، یعنی زبان ایرانی رایج در بعضی نواحی ماوراءالنهر. در سغدی، معادل بنده فارسی  $\beta ntk$  (یا الفاظی مشابه با اندکی اختلاف آوایی) است و معادل داه فارسی  $\delta'y(h)$  است که تلفظ آن ظاهراً ذای بوده (h، که نشانه تأنیث است، به شکل h تلفظ نمی‌شده و گاه نیز نوشته نشده‌است). شواهد سغدی از متن‌های بودایی و مانوی و مسیحی و هم متن‌های غیردینی است. چند شاهد را نقل می‌کنیم (کلمات معادل داه و بنده را با حروف

اما در نظم و نثر گویندگان و نویسندگان هند داه کم‌کاربرد نیست<sup>۵</sup> و با آن تعبیری مانند دهر داه یا فلک داه و داه عرب (که مثل فرومایگی و بیچارگی است) و بعضی تعبیرات دیگر را نیز (بعضی را به پیروی پیشینیان) ساخته‌اند. مقداری از این تعبیرات را در لغت‌نامه نیز به شاهد داه آورده‌اند و ما همان را نقل می‌کنیم:

هر کجا صائب شود بی‌پرده آن شیرین‌سخن  
لیلی از داه عرب بسیار باشد داه‌تر (صائب)

تا می به قدح هست منم شاه خرابیات  
چون باده کمی کرد شوم داه خرابیات (میرحبی شیرازی)

گویند همه که هست خاتون عرب  
خاتون عرب نیست که داه عرب است (ملا طغرا)

از استعمال لفظ در بعضی متون منشور نوشته‌شده در هند<sup>۶</sup> احتمالاً باید چنین استنباط کرد که در فارسی هند این کلمه رایج بوده و شعرای هند لفظ را فقط از شعرای خراسانی و ماوراءالنهری نیاموخته بوده‌اند. احتمالاً پیش از رواج سبک معروف به هندی، این کلمه در فارسی هند تداول یافته بوده‌است.<sup>۷</sup> از این‌که از میان فرهنگ‌های عربی به فارسی نیز منتهی الارب صفی‌پوری داه را در برابر الفاظی مانند آمة (نک. ذیل لغت) آورده باز ظاهراً باید چنین دریافت که داه در هند استعمال داشته‌است. گویا عجیب است که با وجود استعمال لفظ در بین شاعران خراسان و ماوراءالنهر،<sup>۸</sup> فرهنگ‌های عربی به فارسی مشهور آن دیار

۴. وظیفه تصحیح مدخل داه در فرهنگ جامع زبان فارسی به عهده نویسنده این سطور بوده و این آگاهی از آن‌جاست. شاعرانی مانند صائب و طالب آملی و واعظ قزوینی و قدسی مشهدی و سلیم تهرانی داه را در شعر خود به کار برده‌اند. نقل ابیات آنان سخن را دراز خواهد کرد.

۵. این آگاهی نیز به‌واسطه همان تصحیح مدخل داه به دست آمده‌است. دو شاهد را نقل می‌کنیم: «مال و داه و غلام دارم؛ ببرید و ضعفا را گذارید.» (گلدن‌نامه، ص ۱۲۹)؛ «بیت‌المال حق بنده‌های خداست؛ مرا نمی‌رسد که از آن‌جا داهی بخرم.» (تاریخ سند، ص ۳۹)؛ و مقایسه شود با صفحات ۵۰ و ۱۲۹ گلدن‌نامه. ۶. داهی در معنای «پرستار، دایه، خدمتکار» (پلاتس، ۱۹۰۹: ۵۰۴) بعید است کلمه هندی باشد. ظاهراً دو کلمه داه و دایه با هم خلط شده‌اند و این احتمالاً در مورد استعمال داه در فارسی نیز در نزد بعضی گویندگان صادق است؛ نک. ادامه بحث.

۷. اگر از چند شاهد خاقانی داوری کنیم، شاید بتوانیم بگوییم که شعرای ازان و آذربایجان نیز لفظ را از شعرای شرق ایران آموخته بوده‌اند و گاه به کار می‌برده‌اند. با این حال، نویسنده جز از چند شاهد خاقانی، شاهد دیگری از

استعمال داه در نواحی ازان و آذربایجان نیافته‌است و این مؤید این احتمال است که داه لغت اصلی آن نواحی نبوده‌است. ۸. کنیز لغت فارسی است نه لغت شرق ایران؛ نک. ادامه بحث.

سیاه ممتاز کرده‌ایم):

ندارند و به همین سبب گرشویچ این اختلافات را در  
کمانک قرار داده‌است:

و اگر او (مذکر یا مؤنث) داه (بنده) کسی شود، یا نوای (=  
گروگان) کسی یا اسیر یا (به‌طور کلی) مایملک کسی شود، آن‌گاه  
اُتنگین (چَته) <sup>۱۰</sup> با فرزندان آزاد خواهد بود...

rt(n)kδ δ'k δ'yh (/βntk) ZY np'kh (/np'k) ZY  
wn'kh (wn'k') ZY γypdh (/γypd) n'y'ty rty  
'wttkyn (/ZNH ctth) rm 'krteyh 'zwny... γwyck'  
(/γwyckh) β'ty...

۷. در متون مانوی سغدی نیز این کلمه به معنای «کنیز» به  
کار رفته‌است؛ از جمله در عبارتی از «قصه ایوب»  
(سطرهای ۱۱ و ۲۳؛ هنینگ، ۱۹۴۵: ۴۸۶) در وصف آدمی که  
اگر خواسته و گنج و فرزندان و خدم و حشم و کنیز و  
بنده بسیار (pr γrbw δ'yh sic ZY pr γrbw βnt'yf) هم داشته  
باشد، بر باد خواهد رفت.

از این شواهد نیز پیدا می‌شود که δ'yh («کنیز») همراه با βntk  
(«بنده»)، یا لفظی مشابه، به کار رفته و این مخصوصاً در مورد  
متون بودایی سغدی صادق است که در آن‌ها این دو لفظ  
همیشه با هم به کار رفته‌اند: یا با حرف عطف، یعنی  
δ'yh ZY δntk، یا بدون آن، یعنی δ'yh βntk. بنویست  
(۱۹۴۶: ۹۱) به این نکته توجه داده‌است و هم توجه داده که  
کاربرد δ'yh βntk به صورت ترکیب عطفی (dvandva) در  
سغدی تابع همان قواعد کاربرد ترکیبات عطفی در هندی  
باستان و ایرانی باستان است، به این معنی که در این نوع  
ترکیبات کلمه کوتاه‌تر جزء اول واقع می‌شود.<sup>۱۱</sup> اما بنویست  
به نکته مهم دیگری هم اشاره کرده و آن این‌که معادل این  
تعبیر سغدی به معنای «غلام و کنیز» در کتیبه شاپور در  
بیشاپور bandag ud kanīzag/k، یعنی «بنده و کنیزک»  
است. این چیزی است که در اختلاف لغوی میان زبان‌های  
شرقی و غربی ایرانی و در بحث حاضر حائز اهمیت است و  
ما در ادامه مطلب باز از آن یاد خواهیم کرد.

تا این‌جا معلوم شد که داه فارسی و δ'yh سغدی در

۱۰. نام داماد و عروس.

۱۱. ساخت این ترکیبات قواعد دیگری نیز دارد که ذکر آن‌ها در این‌جا لازم  
نیست؛ نک. یادداشت مربوط به ترکیبات عطفی در کانال تلگرامی  
«یادداشت‌های سید احمد رضا قائم‌مقامی».

۱. عبارتی از متن بودایی سوتره علت و معلول کردار  
(سطرهای ۳۳۶-۳۴۱؛ مکنزی، ۱۹۷۰: ۲۰-۲۱):

مردم که خویشان را بسیار ستاید و از هر چیز برتر شمرد،  
چون میرد به سه راه بد افتد، و چون از آن برهد، به اقتضا  
هستی ستور گیرد یا هستی داهی (= کنیزی) یا بنده‌ای...  
(... 'stwrpd'y 'z'wn βynt 't δ'yh βntk...)

۲. عبارتی از همان متن (سطرهای ۳۷۰-۳۷۴؛ مکنزی، ۱۹۷۰:  
۲۲-۲۳):

آن‌که مغرور و متکبر باشد... اسب و خرو و شتر و سگ شود  
و چون در آینده هستی مردم (= آدمی) گیرد، داه (= کنیز) شود  
و بنده و بی‌چیز و گدا و خوار همگان گردد.  
(δ'yh 'PZY βntk'h βwt 'PZY cštw'n 'PZY 'pδ'np'y)  
( 'PZY wspny nm'

۳. عبارتی از متن بودایی *Vimalakīrtinirdéśa* (سطرهای  
۶۱-۶۳؛ مکنزی، ۱۹۷۶: ۲۲):

اهل خانه، مادر و پدر، همسر و فرزندان، خویش و  
خاندان، اهل طایفه و آشنایان، کیانند؟ داه (= کنیز) و  
بنده‌ات (... 'PZY βy 'γw δ'yh 't 'gw βntk...)، خدم و  
حشمت... کجایند؟

۴. عبارتی از متن بودایی *سوتره جاتکه* (فصل ۷، سطر ۱۵۹-  
۱۶۳؛ بنویست، ۱۹۴۶: ۱۱؛ قریب، ۱۳۸۴: ۱۶، ۶۴):

هرچه شما را نیاز است آن را بخواهید تا من آن شما را دهم:  
خوردنی و هم نوشیدنی، گنج و هم خواسته، داه (= کنیز) و  
هم بنده (wβyw δ'yh ZY βntk).

۵. عبارتی از همان متن (فصل ۳۲، سطر ۱۰۹۷):

ای فرزندان، شخص آزاده و خدایوار شما داه (= کنیز) و بنده  
شده‌است βn z't'tty 'krty ZKH 'z'tch βγ'n'yk γr'ywh)  
(δ'yh ZY βnty).

۶. در «اسناد کوه مغ» (گرشویچ، ۱۹۶۲: ۹۲-۹۱)، در دو  
عبارت یک سند ازدواج، عروس و داماد متعهد به  
کارهایی شده‌اند که جز در کلمات معادل داماد و عروس  
و بعضی اسم‌ها و ضمایر مذکر و مؤنث اختلافی با هم

۹. مقایسه شود با فصل ۱۲ / سطر ۴۱۷، فصل ۱۳ / سطر ۱۲، و چند جای دیگر  
متن که همین جملات تقریباً به عین عبارت تکرار شده‌است.

دیگر با نام قبیله‌ای که می‌گویند اصل بنیان‌گذاران سلسله اشکانیان از آن قبیله بوده‌است و به صورت Dáo و Dái و Dahae در منابع یونانی و لاتینی آمده‌است. می‌دانیم که این نام در لفظ همان است که به شکل Daha- در یک کتیبه خشپارشا و به شکل Dāḥa- (نام شخص) و -dāhī (به شکل جمع dāhinaḥ) در فقره ۱۴۴ فروردین یشت اوستا مذکور است و آن نام قومی است که از قضا در کنار نام قوم arya آمده و از این جهت مشابهت دارد با آنچه در متون هندی باستان آمده و ذکر آن گذشت.<sup>۱۵</sup> به علاوه، بیلی در ذیل همین لغت آن را با dāi/dāi و δayək به معنای «مرد» در زبان وخی یا وختنی، از زبان‌های شرقی ایرانی در پامیر، مقایسه کرده‌است و همچنین گفته‌است که نام دهستان در شرق دریای مازندران بازمانده نام داهه‌هاست و بنابراین، آن نیز مشتق از -daha/-dāha است.<sup>۱۶</sup> بیلی در یک مقاله دیگر خود نیز (بیلی، ۱۹۵۹: ۱۰۷ به بعد) به تفصیل درباره این الفاظ سخن گفته است و چون ممکن است آن مقاله در اختیار هر کسی نباشد و برای آسانی کار خوانندگان، خلاصه آن را نیز در این جا نقل می‌کنیم.

در زبان وختنی، چنانکه اشاره شد، daha به معنای «مرد» است در برابر striya به معنای «زن» و در متن‌های ترجمه شده از هندی معادل -puruṣa و -nara است، هر دو به همان معنای «مرد». در آن زبان dahaka فرزند نرینه است و dahōšta و dahaušta معنای «مردانگی» دارد، dahīna نشان مردی است، dahuna و dihūna و dahauna یعنی «مردانه» و «متعلق به مرد»، و بنابراین daha برابر است با uir لاتینی. بیلی در آنجا تکرار کرده که این کلمه در زبان‌های نو ایرانی تنها در زبان وخی معادل‌هایی دارد و آن dāi/dāi و δayək به معنای «مرد» و «جوان» و δāi به معنای «پهلوان» است، مشتق از -dahya/-dahyu\*، ضمن آن‌که به داه فارسی

۱۵. در این باره مباحث بالنسبه مفصلی می‌توان در نوشته محققان غربی یافت؛ از جمله نک. نیولی، ۱۹۸۹م: مخصوصاً ص ۱۱۵. قومی که نامش در کتیبه خشپارشا آمده معلوم نیست مصداقش دقیقاً مصداق همان قوم باشد که در فروردین یشت مذکور است.

۱۶. درباره این مطالب اخیر، نیز نک. شوارتس، ۱۹۸۰م: ۱۲۳-۱۲۴؛ ۲۰۱۲م: ۲۷۶ به بعد؛ دیلوا، ۱۹۹۳م؛ اسمیرنوا، ۱۳۹۷: ۸۷ به بعد. درباره دهستان همچنین رجوع شود به تعلیقات مینورسکی بر حدود العالم (مینورسکی، ۱۹۷۰م: ۳۸۶، ۱۹۳ و مراجع او).

کاربرد نظیر همنند: هر دو لفظ (در فارسی نه همیشه) مؤنثند؛ هر دو غالباً با کلمه‌ای همراه شده‌اند که معنای بنده و غلام (مدگر) دارد؛ معادل هر دو در فارسی میانه (پهلوی) و فارسی دری «رسمی‌تر» کینز و کینزک است. بنابراین، از اختلاف آوایی دو کلمه ذای سغدی و داه فارسی که بگذریم، تردید نیست که این دو کلمه سغدی و فارسی یک کلمه‌اند.

پیش از ذکر آراء محققان در اشتقاق داه فارسی و ذای سغدی، از چند نام سغدی هم یاد می‌کنیم که یک جزء آن‌ها ذای است: <sup>۱۲</sup> m'γδ'yh («داه ایزد ماه»)، nny-δ'yh («داه الهه ننه»؛ قس. nny-βntk، یعنی «بنده الهه ننه»)، rštδ'yh («داه الهه راستی»؛ قس rštβntk، یعنی «بنده الهه راستی»)، pwtγδ'yh («داه بُد (= بودا)»؛ قس bwttd's، به همان معنی، که نامی است اصالتاً هندی، دخیل در سغدی <sup>۱۳</sup> βγδ'y («داه فغ»؛ قس βγβntk، یعنی «بنده فغ»). چنان‌که پیداست، در این نام‌ها نیز در چند مورد δ'yh و βntk قرینه یکدیگرند.

مکنزی (۱۹۷۶م: ۹۸) در اشتقاق δ'yh سغدی گفته‌است که مشتق است از -dāhī،<sup>۱۴</sup> و می‌دانیم که -dāhī مؤنث -dāha- است، معادل -dāsi- و -dāsa- در هندی باستان. -dāsa- در هندی باستان ضدّ -ārya- است و -ārya- جماعت «آریایی» است که خود را آزاده و نژاده و شریف می‌شمرده‌است. بدین واسطه -dāsa- معنای «دشمن» و «دیو» و «بنده» و «برده» گرفته‌است. -dāsi- مؤنث این کلمه است (به این سخن باز خواهیم گشت). بیلی در فرهنگ وختنی خود (بیلی، ۱۹۷۹م: ۱۵۵)، در ذیل daha، به معنای «مرد»، آن را از یک طرف با -dāsa- و -dāsi- و -dasa- در هندی باستان سنجیده (-dasa- صفت منو، انسان نخستین، است) و از طرف

۱۲. درباره این نام‌ها نک. بنویست، ۱۹۳۰م: ۲۹۴؛ هنینگ، ۱۹۴۰م: ۷؛ لوریه، ۲۰۱۰م: ذیل هر نام؛ کلدیتس، ۲۰۱۸م: ذیل هر نام. در نام‌های اشکانی نیز نام‌هایی ساخته شده با daha می‌توان یافت، ولی در این نام‌ها، معنای این جزء ظاهراً قوم داهه است، نه داه به معنای بنده یا کینز (مثلاً نک. اشمیت، ۲۰۱۶م: شماره ۱۶۶).

۱۳. d's، مشتق از -dāsi-، کلمه‌ای است هندی به معنای «کینز»؛ نک. ادامه بحث. ۱۴. با این حال، توجیه y در کلمه δ'yh برای نویسنده آسان نیست. آیا ممکن است δ'yh سغدی با -dahyu- (برابر با -dasyu- در هندی باستان)، که یک معنای آن «بنده» است، ارتباطی داشته باشد؟ (درباره افتادن h پیش از y در سغدی به ادامه بحث رجوع شود). ولی آن نیز هم اشکالاتی آوایی پیش می‌آورد هم اشکالاتی در شکل صرف شده کلمه. با این همه، به آنچه درباره اشتقاق کلمات وخی در سطور آینده آمده‌است نیز توجه شود.

و  $\delta'yh$  سغدی و کاربرد آن با  $\beta ntk$  نیز توجه داده‌است و گفته‌است که از سیاق عبارات سغدی برمی‌آید که این کلمه سغدی جز دایه‌است. به لحاظ آوایی نیز افتادن  $h$  را با  $ztyw$  سغدی، از اصل  $uzdahyu-$  به معنای «تبعیدشده»، سنجیده‌است.<sup>۱۷</sup> مشتق دیگری از این کلمه در زبان‌های ایرانی که قابل توجه است و بیلی از آن یاد کرده  $dāhīft$  در پهلوی اشکانی است، به معنای «بندگی» که آن نیز ظاهراً بازمانده از  $dāha-$  (مذگر) است (و به همین سبب مطلق معنای «بندگی» و «بردگی» دارد، نه معنای «کنیزی» و «پرستاری»).

پیش از تحلیل این مواد و اطلاعات، به جاست ذکری نیز از چند هم‌ریشه دیگر این کلمات در زبان‌های ایرانی بشود. یکی از این کلمات دهاک است که صفت یا نام ماری ( $azi-/ahi-$ ) در اوستا و وید است، یعنی برابر با  $dahāka-$  در اوستا (یا از اصل  $dāhaka*$  یا مشتق از  $daha*$  به شرحی که در ادامه می‌آید) و  $dāsa-$  در وید (این کلمه اخیر گاهی صفت  $ahi-$  یا مار بزرگی است که ایزد ویدی، اندر، بر او غلبه می‌کند<sup>۱۸</sup>). این  $dahāka-$  ظاهراً به واسطه پیوستن پسوند تصغیر  $-ka$  به کلمه  $daha-$  ساخته شده‌است (قس  $dasa-$  در هندی باستان) و گویا قابل مقایسه است با  $mašya-$  و  $mašyāka$ .<sup>۱۹</sup> دیگر کلمه

$dahaka-$  اوستایی احتمالاً به معنای «قوی» و «خشن» است، قابل مقایسه با  $dahīg$  پهلوی، ظاهراً به معنای «خشن» و «زمخت» و «عامی» (قس یادگار جاماسپ، ۱۷/۱۶) و  $dahic$  ارمنی به معنای «دژخیم» و  $loy$  پشتو (مشتق از  $dāhaka*$  یا  $dāhaka*$  یا  $dāhāka*$ ) به معنای «بسیار بزرگ» (نک. شوارتس، ۲۰۱۲: ۲۷۷؛ هیتسه، ۱۹۹۴: ۲۰۵).

از این کلمات ظاهراً چنین به دست می‌آید که معنای اصلی «مرد» بوده و سپس این معنی به «پهلوان» تحوّل یافته و یکی از اقوام، که احتمالاً اصل سکایی دارد، یعنی قوم داهه، آن را نام خود اختیار کرده‌است؛ یا اگر نظر شوارتس پذیرفته‌شود، معنای اصلی «کلفت» و «ضخیم» بوده (از اصل  $dāso-$ ؛ قس  $densus$  لاتینی) و این خود در دو جهت مثبت («مرد» و «پهلوان») و منفی («خشن» و «ستنبه») تحوّل پیدا کرده‌است.

حال باید دید که داه فارسی، که با توجه به آن که معنای اصلی یا غالب آن «کنیز» است بیش‌تر احتمال دارد که بازمانده از صورت مؤنث  $dāhī-$  باشد،<sup>۲۰</sup> فارسی است یا از یکی از زبان‌های دیگر ایرانی وارد فارسی شده‌است. پیش‌تر گفته شد که شواهد متون نظم و نثر فارسی دلالت بر آن دارند که این کلمه بیش‌تر در نواحی شرقی ایران کاربرد داشته‌است و گویندگان و نویسندگان قرون بعد (احتمالاً از همان قرن ششم و هفتم) آن را از همان گویندگان و نویسندگان خراسانی و ماوراءالنهری آموخته و گاه به کار برده بوده‌اند. کاربرد بسیار مشابه ذای در سغدی و کاربرد هم‌ریشه‌های آن‌ها در ختنی و وخی نیز ما را بیش‌تر به همان نواحی راهنمایی می‌کند. راست است که  $dahīg$  پهلوی و  $dahic$  ارمنی را نیز می‌توان هم‌ریشه با این کلمات شمرد، ولی این دلیل قطعی بر کاربرد  $dāh$  به معنای «کنیز» و «پرستنده» و «پرستار» در فارسی میانه نیست و کاربرد «کنیز و بنده» در یک کتیبه شاپور، که معادل «ذای و بنده» در متون سغدی است (نک. صفحات قبل)، ظاهراً معنی‌دار است و ما را بار دیگر به نواحی شرقی و شمال شرقی سرزمین‌های ایرانی‌زبان

<sup>۲۰</sup> چون داه به معنای مطلق «بنده» در فارسی شواهدی دارد، می‌توان گفت که داه فارسی هم بازمانده از  $dāhī-$  (مؤنث) است هم از  $dāha-$  (مذگر)؛ ولی آنچه مقدم است البته صورت  $dāhī-$  است. نیز نک. سطور بعدی.

۱۷. در بندهشن (گ ۴۳) از نسخه اول تهمورث دینشاه و گ ۵۵۵ پ از نسخه دوم تهمورث دینشاه، که بیلی نیز در همان‌جا از آن یاد کرده‌است)، در ترجمه و نقل و شرح فقرات ۱۴۳ و ۱۴۴ فروردین یشت، نام  $dāhī-$  به چیزی مانند  $dāy$  نقل شده و این نیز صورتی است قابل توجه که اگر حاصل تصحیف نباشد (و به نظر ما چنین است و کلمه تصحیف  $dāh$  است و در شکل فعلی نسخه‌ها هم با مسامحه قابل خواندن به شکل  $dāh$  هست)،  $y$  در آن نیازمند توجیه است. بعضی مترجمان بندهشن این کلمه را  $gāy$  خوانده‌اند. در مورد افتادن  $h$  در پیش  $i$  و  $y$  در سغدی، همچنین رجوع شود به گرشویچ، ۱۹۵۴: ۶۰-۶۱. نیز مقایسه شود با کلمات وخی سابق‌الذکر.

۱۸. درباره این کاربرد کلمه  $dāsa-$  در کتاب وید می‌توان به منابع متعدّد رجوع کرد؛ از جمله نک. شوارتس، ۲۰۱۲: ص ۲۷۷؛ مایرهورفر، ۱۹۸۶-۲۰۰۱: ۷۲۴/۱؛ درباره کلیت مسأله نک. کوپپر، ۱۹۷۵: م.

۱۹. اما  $dā$  در  $mašyāka$  ظاهراً حاصل کشش مصوّت بعد از  $y$  است که در اوستا نظایر دیگر هم دارد. بنابراین، شاید بتوان گفت که  $dahāka-$  از  $daha-$  و گونه دیگر پسوند  $-ka$ ، یعنی  $-aka$  ساخته شده‌است. اگر چنین باشد، این  $-aka$  خود از  $a-ka$ ، یعنی از پیوستن پسوند  $-ka$  به کلمات مختوم به  $a-$  انتزاع شده‌است. نظر شوارتس (۲۰۱۲: ۲۷۶) این است که پسوند تصغیر در این دو کلمه  $-āka$  است. وجود این پسوند در ایرانی باستان مسلم نیست. چون در  $dahāka-$ ، برخلاف انتظار، حرف  $h$  نیست. ممکن است از لهجه‌های دیگر باشد، و این احتمالی است که بعضی داده‌اند. این نیز یک خصوصیت غیرعادی دیگر این کلمه است.

ایرانی میانه غربی و کاربرد حاشیه‌ای داه در معنای «بنده» در فارسی آن وزن را ندارد که -dāha به معنای «برده» را در فارسی باستان یا ایرانی باستان به اثبات برساند. پس به نظر می‌رسد که از روی شواهد موجود، خاصه شواهد فارسی و سغدی، باید چنین نتیجه گرفت که داه به معنای «کنیز» لغتی بوده که بیش‌تر در نواحی شرقی ایران کاربرد داشته است و علاوه بر آن، احتمالاً کاربرد وسیع کلمه -bandaka (بنده) و مشتقات آن در زبان‌های ایرانی موجب شده که صورت مذکر آن، -dāha، بسیار زود به حاشیه رود و در حالی که در مناطق غربی ایران بندگان زن را «کنیز» می‌گفته‌اند، در مناطق شرقی (شرقی‌تر از ناحیه پهلوی یا پارت؟) صورت مؤنث، یعنی -dāhī، که معارضی مانند کلمه -bandaka نداشته، به عمر خود ادامه داده، ولی کاربرد آن نیز به سبب رواج استعمال کلماتی مانند کنیز و پرستار و پرستنده پیوسته محدودتر شده و تنها در آثار بعضی نویسندگان و خاصه گویندگان ماوراءالنهر و خراسان و هند بروز یافته است.<sup>۲۱</sup> و این ظاهراً به ما می‌گوید که این کلمه در آن نواحی نیز بیش‌تر اختصاص به زبان شعر داشته و این خود دلیل دیگری است بر کم‌کاربردی این لغت و استعمال «سستی» آن. کلمه دایه نیز، که معنای «پرورنده» داشته (هم‌مرد پرورنده و هم زن پرورنده)<sup>۲۲</sup> به خلاف نظر چند تن از محققان در دهه‌های گذشته (از جمله بنونیست، ۱۹۳۶م: ۱۹۶، و انعکاس آن در فرهنگ قریب، ذیل لغت؛ ویدنگرن، ۱۹۶۹م: ۷۷؛ اسمیرنوا، ۱۳۹۷م: ۱۹۵)، در اشتقاق ارتباطی با داه ندارد و از ریشه‌ای دیگر (ریشه -dā برابر با -dhā یا -dhi در هندی باستان به معنای «مکیدن» و «شیر خوردن») است،<sup>۲۳</sup> گرچه در ذهن اهل زبان ممکن است این دو کلمه با هم خلط شده باشند.

ظاهراً نمی‌توان گفت که این کلمه در کدام یک از

می‌برد. کاربرد dāhīgī لا اقل در یک متن مانوی به فارسی میانه (نک. کلدیتس، ۲۰۰۰م: ۹۶، ۱۰۹) نیز (مانند کاربرد شاذ dāhīft در متون مانوی پهلوانی)، با آن‌که از استعمال اندک لفظ به معنای «بندگی» و «بردگی» در زبان‌های ایرانی میانه غربی خبر می‌دهد، باز یک معنای کلی را می‌رساند و استعمال داه به معنای «بنده» در آن دو زبان را به‌طور کامل تصدیق نمی‌کند و احتمالاً بیش‌تر حاکی از این است که کلمات dāhīgī و dāhīft میراث ادوار قدیم‌تر یا تعبیری عالمانه یا قرضی از دیگر زبان‌های ایرانی است. به علاوه، dāhīgī خود پیداست که (احتمالاً در یک دوره قدیم‌تر) بر روی dāhīg ساخته شده و dāhīg را باید بازمانده از -dāhī، یعنی صورت مؤنث، شمرد و این بار دیگر تأییدی است بر این‌که -dāha (به معنای «خدمتکار مرد» و «غلام»)، که ناگزیر در ادوار قدیم‌تر (لا اقل در بعضی زبان‌های ایرانی) استعمال می‌داشته، در ادوار تألیف این متون به حاشیه رفته بوده است. به همین دلیل و به دلیل آن‌که از -dāha به معنای «بنده» یا معنایی نزدیک به آن در فارسی باستان ظاهراً سند معتبری به دست نیست و معنای «بنده» و «غلام» و «خدمتکار» و «پرستنده» و «پرستار» را در آن زبان با الفاظی مانند -bandaka و -mānya- و -marīka- و -garda\* (gal پهلوی) بیان می‌کرده‌اند، احتمال کلیما (۱۹۷۷م: ۹۶) که لفظ دال بر معنای «برده» در فارسی باستان -dāha بوده پذیرفتنی نیست و بیش‌تر انتظار می‌رود که یکی از همین الفاظ یا همان -varta («برده»)، که در اوستا و پهلوی نیز کاربرد دارد و به شکل -wardyāz در کتیبه شاپور در کعبه زردشت (سطر ۱۵) تحریر پارسی و سطر ۱۲ تحریر پهلوانی) نیز بازمانده از یک تعبیر کهن (-varta همراه با فعل -az، به معنای «راندن») است (قس مهر یش، فقره ۸۶)، در ایرانی باستان نیز معادل مفهوم «برده» به کار رفته باشد. مقایسه‌ای نیز که کلیما در همان‌جا و بعضی محققان دیگر مانند کلدیتس (همان‌جا) با داه فارسی کرده‌اند و در ضمن آن، داه را به معنای مطلق «بنده و خدمتکار» تصوّر نموده‌اند، به سبب آن‌که این لفظ دقیقاً چنین معنایی ندارد و چنان‌که گذشت، در درجه اول معنای «کنیز» دارد و معنای «بنده» آن ممکن است ثانوی باشد، مقایسه‌ای است ناتمام. به عبارت دیگر، کاربرد اندک کلمات dāhīgī و dāhīft در

۲۱. اگر داه به معنای مطلق «بنده» در شعر شاعران ماوراءالنهر معنایی اصیل باشد و حاصل تحوّل ثانوی معنای «کنیز» نباشد، آن‌گاه باید گفت که در آن نواحی هنوز داه از اصل -dāha (مذکر) نیز گاهی استعمال داشته است.

۲۲. درباره دایه و dāyag پهلوی و dayeak ارمنی، ویدنگرن (۱۹۶۹م: ۷۶، ۷۲ به بعد) به تفصیل بحث کرده است.

۲۳. محققانی را که چندین دهه قبل به چنین نظری مایل شده‌اند می‌توان معذور داشت. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن دوست، ۱۳۹۳: ذیل داه و دایه) هر دو کلمه هم‌ریشه‌اند، ولی از دو ریشه! مؤلف به تناقضات موادی که در این دو مدخل جمع آورده متوجه نبوده است.

زبان‌های شرقی بیش‌تر استعمال داشته‌است. با توجه به معنای کلمه در زبان سکایی و یکی از زبان‌های پامیر، بعید است که معنای «خدمتکار» این کلمه متعلق به آن زبان‌ها باشد. زبان قوم داهه نیز با زبان سکایی نسبتی داشته‌باشد یا نداشته‌باشد، باز بعید است که بتوان آن را وام‌دهنده این کلمه به اقوام مجاور، و در درجه اول به اشکانیان، دانست. نام این قوم اگر آن را خود بر خود نهاده‌باشند، احتمالاً در نظرشان معنای «مرد» و «پهلوان» داشته‌است<sup>۲۴</sup> و اگر همسایگان آنان ایشان را به چنین نامی خوانده‌باشند، -dāha را به همان معنای معادل dāsa - هندی، یعنی «دشمن» و «بنده» (به ترتیب در برابر -arya و -ārya)، در نظر داشته‌اند. بنابراین، داه در معنای «بنده» وامی نیست که اقوام شرقی ایران از داهه‌ها ستانده‌باشند. داه فارسی به دلایل آوایی ممکن نیست که دخیل از ذای سغدی نیز باشد. در هر حال، کم‌کاربردی مشتقات -dāhī و -dāha به معنای «کنیز» و «بنده» در زبان‌های ایرانی میانه موجبش باید غلبه کلمات مشتق از -bandaka و -kanī باشد و کاربرد بیش‌تر صورت مؤنث در قبال صورت مذکر احتمالاً به دلیل شمول و وسعت استعمال کلمه -bandaka از همان دوره هخامنشیان بوده‌است. این شمول و وسعت استعمال در مورد -kanī و مشتقات آن البته صادق نبوده‌است، علی‌الخصوص که این کلمه دوم در وهله اول بایست از معنای «دختر»، به معنای «کنیز»، تحوّل یابد و این خودبه‌خود آن را در پشت سر کلمه کهن و بسیار پرکاربرد -bandaka قرار می‌دهد. ممکن است بتوان استدلال کرد که معنای «کنیز» برای کلمه داه خود حاصل تحوّل ثانوی کلمه -dāha (مذکر) است، چنان‌که پرستار نیز - با آن‌که در اصل مؤنث بوده - از گذشته بیش‌تر در مورد کنیزان به کار رفته‌است؛ ولی این استدلال در قبال آن‌چه تا این‌جا گفته شد بعید است که وزنی داشته‌باشد. به‌طور خلاصه:

- داه فارسی به اغلب احتمالات بازمانده از -dāhī و خویشاوند ذای سغدی است؛
- در معنای مطلق «بنده»، یا تحوّل است ثانوی یا

۲۴. در مورد نام بعضی اقوام که از کلمه‌ای به معنای «مرد» گرفته شده، نک. بیلی، ۱۹۶۰م: ص ۸۸، و مرجع او.

بازمانده از -dāha؛

- احتمالاً قرضی است که فارسی از یکی از زبان‌های شرق ایران گرفته‌است؛
- اگرچه اختصاص به شعر نداشته، استمرار استعمال آن در فارسی بیش‌تر وابسته به شعر بوده‌است.

\*\*\*

آن‌چه در این نوشته آمد، گرچه کلیات و احتمالاً غالب جزئیات آن برای اهل لغت‌آشناسی، نمونه‌ای است برای راهنمایی علاقه‌مندان به مباحث ریشه‌شناسی که چگونه می‌توان سرگذشتی تحلیلی برای یک لغت نوشت.

#### منابع قدیم

- الأسمی فی الاسماء، ابوسعید میدانی، به تصحیح جعفرعلی امیدی نجف‌آبادی، تهران: اسوه، ۱۳۸۲.
- بدایع الوقایع، زین‌الدین محمود واصفی، به تصحیح الکساندر بلدروف، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰-۱۳۵۱.
- تاج المصادر، ابوجعفر مقرئ بیهقی، به تصحیح رضا عالم‌زاده، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۶-۱۳۷۵.
- تاریخ سند، سید محمد معصوم بکری، به تصحیح داؤد پوته، بمبئی: ۱۹۳۸م.
- دیوان انوری، به تصحیح محمد تقی مدرّس رضوی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷-۱۳۴۰.
- دیوان اثیرالدین اخیسکتی، به تصحیح رکن‌الدین همایون فرّخ، تهران: کتابفروشی رودکی، ۱۳۳۷.
- السّامی فی الاسامی، ابوالفضل میدانی، چاپ عکسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- صحاح الفرس، محمد بن هندوشاه نخجوانی، به تصحیح عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.
- الصّراح من الصّحاح، جمال‌الدین قرشی، به تصحیح محمدحسین حیدریان، ج ۲، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۷.
- کتاب المصادر، ابو عبداللّه زوزنی، به تصحیح تقی بینش، تهران: البرز، ۱۳۷۴.
- گلبدن‌نامه، گلبدن بانو، به تصحیح ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۳.

- Manichäischer Überlieferung. Iranisches Personen-namenbuch*, Band II, Faszikel I, Wien.
- GERSHEVITCH, I. (1954), *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford.
  - ----- (1962), "The Sogdian Word for 'Advice' and Some MUY Documents," *Central Asiatic Journal*, 7, 77-95.
  - GNOLI, Gh. (1989), *The Idea of Iran: An Essay on Its Origin*, Rom.
  - HENNING, W. B. (1940), *Sogdica*, London.
  - ----- (1945), "Sogdian Tales," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 11/3, 465-487.
  - HINTZE, A. (1994), *Der Zamyād-Yašt. Edition, Übersetzung, Kommentar*, Wiesbaden.
  - KLÍMA, O. (1977), "Zur Problematik der Sklaverei im alten Iran," *Altorientalische Forschungen*, 5, 91-96.
  - KUIPER, F. B. J. (1975), "The Basic Concept of Vedic Religion," *History of Religions*, 15/2, 107-120.
  - LURJE, P. (2010), *Personal Names in Sogdian Texts. Iranisches Personennamenbuch*, Band II, Faszikel 8, Wien.
  - MACKENZIE, D. N. (1970), *The 'Sūtra of the Causes and Effects of Actions' in Sogdian*, London.
  - ----- (1976), *The Buddhist Sogdian Texts of the British Library*, Acta Iranica 10, Leiden.
  - MAYEHOFFER, M. (1986-2001), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, 3 Vols., Heidelberg.
  - MINORSKY, V. (1970), *Hudud al-'Alam 'The Regions of the World'*, 2<sup>nd</sup> edition, Cambridge.
  - PLATTS, J. T. (1884), *A Dictionary of Urdu, Classical Hindi, and English*, London.
  - SCHMITT, R. (2016), *Personennamen in parthischen epigraphischen Quellen. Iranisches Personennamenbuch*, Band II, Faszikel 5, Wien.
  - SCHWARTZ, M. (1980), "Review of Iranisches Personennamenbuch, Vol. 1, by Manfred Mayrhofer," *Orientalia*, 49/1, 123-126.
  - ----- (2012), "Transformations of the Indo-Iranian Snake-man: Myth, Language, Ethnoarchaeology, and Iranian Identity," *Iranian Studies*, 45/2, 275-279.
  - WIDENGREN, G. (1969), *Der Feudalismus im alten Iran. Männerbund – Gefolgswesen – Feudalismus in der iranischen Gesellschaft im Hinblick auf die indogermanischen Verhältnisse*, Köln – Opladen.
  - لغت فرس، اسدی طوسی (?)، به تصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
  - مصادر اللغة، به تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
  - مقدمه الادب، جارالله زمخشری، به کوشش یوهان گوتفريد و تزشتاین، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ (افست).
  - منتهی الارب، عبدالرحیم صفی پوری، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۳۷.
  - *Ayātkār i Jāmāspīk*, ed. G. Messina, Rom: 1939.
- منابع جدید**
- اسمیرنوا، اولگا ایوانووا (۱۳۹۷). شرحی از تاریخ سغد. ترجمه لیلا رین شه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
  - حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. ج ۵. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
  - دهخدا، علی اکبر و دیگران (۱۳۷۶). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران (دوره جدید).
  - قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴). فرهنگ سغدی. تهران: فرهنگستان.
  - قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳). روایتی از تولد بودا (متن سغدی و ستره‌جاتکه). ج ۲. تهران: اسطوره.
  - BAILEY, H. W. (1959), "Iranian *arya-* and *daha-*", *Transactions of the Philological Society*, 58, 71-115.
  - ----- (1960), "Iranian *arya-* and *daha-*, Supplementary Note", *Transactions of the Philological Society*, 60, 87-88.
  - ----- (1979), *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.
  - BENVENISTE, E. (1930), "Noms sogdiens dans un texte pehlevi de Turfan," *Journal Asiatique*, 217, 291-295.
  - ----- (1936), "Notes parthes et sogdiennes," *Journal Asiatique*, 228, 193-235.
  - ----- (1946), *Vessantara Jataka. Texte sogdien édité, traduit et commenté*, Paris.
  - DE BLOIS, F. (1993), "Dahae," *Encyclopedia Iranica*, Vol. VI, Fasc. 6, 581.
  - COLDITZ, I. (2000), *Zur Sozialterminologie der iranischen Manichäer. Eine semantische Analyse im Vergleich zu den nichtmanichäischen iranischen Quellen*, Wiesbaden.
  - ----- (2018), *Iranische Personennamen in*